

«پیر گلرنگ»

حافظ کیست؟

ابوالفضل علیمحمدی

کارشناس ارشد ادبیات

□ غزلی در دیوان حافظ هست با مطلع:

سال‌ها دفتر ما در گرو صهبایا بود

رونق میکده از درس و دعای ما بود

در یکی از ابیات این غزل، حافظ می‌فرماید:

«پیر گلرنگ» من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبث ندارد از نه حکایت‌ها بود

ترکیب وصفی «پیر گلرنگ» نظرات مختلف و گاه متناقضی را برانگیخته که پس از بررسی آن‌ها، حدس و گمان خود را نیز باز خواهیم گفت تا که قبول افتد و چه در نظر آید؟ اما پیش از پرداخت به آراء اساتید در باب این ترکیب، مروری بر تحول معنایی پیر و پیر مغان ضروری به نظر می‌رسد.

در فرهنگ معین ذیل کلمه‌ی پیر نوشته شده است:

پیر، کلمه‌ی پهلوی است به معنی سالخورده، مسن مقابل برنا.

و پیر مغان، بزرگ مغان و پیشوای دینی زردشتی معنی شده است: در صفحه‌ی ۴۴ حواشی دکتر قاسم غنی بر دیوان حافظ، نوشته شده: در قدیم شراب را از دو جا به دست می‌آوردند، یکی از مسیحیان و دیرها و دیگری از مجوسان یعنی مغان.

حافظ در کتاب الحیوان می‌نویسد: «در ابتدا پیر مغان همان شراب‌فروش بوده و بعد در اصطلاح صوفیه معانی دیگر هم پیدا کرده». در دیر مغان به جز شراب، آتش هم همیشه روشن بود. در خرده اوستا به نگهبانی آتش اشاره شده، «برنایی به نگهبانی تو گماشته می‌شود، ای آذر، ای آفریده‌ی اهورمزدا، فروزان باش در این خانه تا دیر زمان تا رستاخیز بزرگ».^۲

چنان‌که می‌دانیم ایرانیان هم آتشکده‌ی خانوادگی داشتند و در خانه‌ی خود آتش افروخته‌ی را پاس می‌داشتند و نیایش می‌کردند و هم در شهر و منطقه‌ی خویش آتشکده داشتند که برخی از آن‌ها شهرت بسیار داشت.

به تحقیق «سلمان فارسی» هم که برخی نام قبلی ایشان را «روزبه» نقل کرده‌اند، از طرف پدرش مسوول نگهبانی از آتش بود. پدر سلمان بدون توجه به آتش‌سوزان دیرینی که در ارتباط با دنیای خارج و اندیشه در باب ادیان در جان پسرش شعله می‌کشید، بدون دغدغه نسبت به فرومردن چنان آتشی، «روزبه» را نگهبان جسم آتش و صورت آن کرده بود.^۳

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

با تفحص در آثار شاعران به طور اعم و حافظ به طور اخص، به نظر می‌رسد که شیوه‌های بیان معنی در شعر را می‌توان بر انواع مختلف تقسیم کرد. در مقاله‌ی با نام «معنا و آزادی در شعر حافظ»^۴ این شیوه‌ها بر چهار دسته تقسیم شده‌اند:

۱- بیان بی‌واسطه‌ی معنا (الفاظ قراردادی) یا تک‌معنایی مثل:

پیران سخن به تجربه گویند گوش دار...

۲- مضمون‌پردازی یا دو معنایی مثال: بعد از اینم نبود شایبه در جوهر فرد / که دهان تو بر آن نکته خوش استدلالی‌ست. در این شعر فکر میان «دهن تنگ‌یار» و «جوهر تجزیه‌ناپذیر» محصور می‌شود.

۳- نقل ناقص معنا: که شاعر معنای خیالین می‌آفریند و کیفیت تعبیرپذیری به شعر می‌بخشد. از ابزارهای این شیوه، کنایه، تمثیل، نماد و... می‌باشد. مثل غزل: در سرای مغان شسته بود و آب‌زده...

۴- نقل کامل معنا: در این شیوه شاعر معنای خیالین را بی‌هیچ نشانه‌ی از معنای مطلوب خود به شعر درمی‌آورد و یا در گوشه گوشه‌ی آن نشانه‌های متفاوت و متغییری از عوامل معنایی گوناگون قرار می‌دهد. در این نوع اشعار، خواننده آزاد می‌ماند تا با اختیار کردن هر یک از نشانه‌های متفاوت، به عالم و دنیای دیگری برود. مثل غزل: صبا تو نکه‌ت آن زلف مشک‌بو داری. با عنایت به مطالب مذکور به سراغ «پیر» و «پیر مغان» و «پیر گلرنگ» در دیوان حافظ می‌رویم. واژه‌ی «پیر» با بار معنایی مثبت، ۸۸ بار در دیوان حافظ تکرار شده است.^۵

مثل:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند

جوانان سعادت‌مند پسند پیردانا را

یا:

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی

رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

درست است که یک‌بار هم «پیر» با صفت منفی به کار رفته، اما باز در همان معنی قراردادی و حقیقی خود می‌باشد.

ما را به رندی افسانه کردند پیران جاهل شیخان گمراه

«پیر مغان» هم البته یک معنای حقیقی دارد و در بندهای ۱۵ و

۱۶ گات‌ها، از «انجمن مغان» هم نام برده می‌شود. معنی لغوی «مغ»

در زبان اوستایی به معنی بزرگ می‌باشد. (مگ)

و در چه‌گونگی این انجمن گفته می‌شود «زرتشت پس از آن‌که

کیستی خود را آشکار کرد، برای نگه‌داری کیش خود، انجمنی از

مگ‌ها یا مغان یعنی بزرگان زمان پی ریخت. شمار این بزرگان یکصد

و بیست تن بود و نخستین ویژگی انجمن آن بود که پنهانی بود... اگر کسی از انجمن می‌مرد کسی دیگر که شایستگی بایسته را داشت به هموندی انجمن درمی‌آمد».^۶

پیر مغان حکایت مقبول می‌کند

معذورم ار حدیث تو باور نمی‌کنم

اما این معنی لغوی و حقیقی و قراردادی موجب نفی قول حافظ‌شناس نامی بهاء‌الدین خرمشاهی نمی‌شود که «اسطوره‌ی پیر مغان ساخته‌ی طبع حافظ است، همان طور که فی‌المثل، رستم به یک معنی پرورده‌ی طبع فردوسی است. تصویر پیر مغان، ترکیبی است از پیر طریقت و پیر می‌فروش».^۷

از آن‌جا که «پیر مغان»، بدون در نظر گرفتن معنای حقیقی و قراردادی آن و حتا بدون در نظر گرفتن حالت اسطوره‌یی (ترکیب پیرطریقت با پیر می‌فروش) و صرفاً از جهت تبعیت بی‌چون و چرای حافظ از دستورات ایشان، بی‌ارتباط با «پیر گلرنگ» نیست، لذا نظر



اساتید حافظ‌شناس در این باب، گران‌بها و پرفایده می‌باشد.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب **جست‌وجو در تصوف ایران**، (ص ۲۳۴) می‌نویسد: «پیر گلرنگ» بی‌هیچ شک اشارتی است به شراب گلرنگ، شراب کهن، شراب پیر، اما کسانی که از طریقت، جزء سلسله و خانقاه و پیر و مرشد چیزی در تصور نداشتند، بعدها کوشیده‌اند تا این تعبیر شاعرانه‌ی خواجه را، عنوان یک شیخ شهر، یک صوفی فرا بنمایند».

بهاء‌الدین خرمشاهی در بخش اول **حافظ‌نامه** در صفحات ۹۸ و ۹۹ «پیر گلرنگ» را مترادف با پیر مغان دانسته، اما در صفحه‌ی ۷۴۰ ضمن تایید قول زرین‌کوب می‌نویسد: حافظ در جاهای دیگر، هم به پیری و سالخوردگی و کهن شراب اشاره دارد و هم به گلرنگی آن.

الف - بیار زان می‌گلرنگ مشکبو جامی

ب- باده‌ی گلرنگ تلخ تیز خوش خوار سبک
و ادامه می‌دهد: آری «پیر گلرنگ» یعنی گلرنگ پیر، یعنی شراب سرخ کهن. سودی^۸ در شرحی که بر این بیت نوشته، «پیر گلرنگ» را لقب و شهرت شیخ محمود عطار شیرازی مشهور به «پیر گلرنگ» می‌داند.

دکتر منوچهر مرتضوی، ضمن ردّ نظریه‌ی سودی معتقد است که «مطالبی که شارح سودی در تفسیر این بیت آورده، مستند به مدارک کافی نیست و جز ایجاد ظن، مفید هیچ‌گونه فایده‌ی تحقیقی و استنباط واقعی نمی‌تواند باشد».^۹

مرتضوی با نقل نظر علامه‌ی دهخدا که معتقد به لزوم تغییر و تصحیح متون حاضر از «گلرنگ» به «بی‌رنگ» بودند و هم‌چنین قول استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که «گلرنگ» را کنایه از صراحت و یکی‌بودن ظاهر و باطن و دلیری بر بیان حقایق می‌دانسته و «پیر گلرنگ» را پیر بی‌تزویر و صریح معنی می‌کرده، می‌افزاید که مقصود از «پیر گلرنگ»، «پیر می‌فروش» می‌باشد.

دکتر عباس زریاب خوبی، منظور از «پیر گلرنگ» را پیرمغان و مصداق پیر مغان را خود حافظ دانسته است.^{۱۰}

دکتر رشید عیوضی هم طی مقاله‌یی در دفتر دوم **حافظ پژوهی**، ص ۱۶۵، نظر زریاب را تایید می‌کند.

منشا تفسیر سعید نیاز کرمانی هم داستان «عقل سرخ» سهروردی است که من آسمانی یا فرشته‌ی هدایت‌کننده را، به صورت پیری در عین حال جوان با محاسن و رنگ و رو و موی سرخ می‌شناساند و در معنی این بیت:

«پیر گلرنگ» من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبث نداد ارنه، حکایت‌ها بود می‌نویسد: «من آسمانی یا نقش منعکس‌کننده بر دل من «پیر گلرنگ» ریای صوفیان را (ازرق پوشان یا کبود جامگان ریایی) اجازه‌ی پرده‌داری نداد و الا بوالعجب بازی‌های این کسان نه اندک، بل حکایت‌ها بود».^{۱۱}

با استناد به زندگی و دیوان حافظ و به اعتقاد اغلب حافظ‌شناسان،^{۱۲} حافظ رند و آزاده‌یی است که دشمن خانقاه و مخالف آداب و قیود رسمی خانقاه‌نشینان بوده و قطعاً سرسپرده‌ی یک پیر معین و مشخص نمی‌باشد و اگر به پیران رسمی خانقاه نظیر کمال‌الدین ابوالوفا اظهار ارادتی دوستانه می‌نماید، مفهومش اراداتی مریدانه نیست. البته از جای‌جای دیوان حافظ نفس یک پیر غیرخانقاهی و غیررسمی به مشام خواننده می‌رسد، پیری که حافظ در سایه‌ی آن پیر معنوی و عاطفی رشد کرده و به مقام عالی انسانی پرواز کرده است.

اما این پیر کیست و در کجا می‌توان به سراغش رفت؟ پیش از پرداختن به این مطلب، نکاتی را در باب نظر اساتید بزرگوار در مورد مفهوم «پیر گلرنگ» قابل ذکر می‌دانم.

اولاً، «گلرنگ» را کنایه از یک‌رنگی و بی‌ریایی دانستن، آن چنان که استاد فروزانفر بیان فرموده‌اند، معلوم نیست که متکی بر چه اصلی است. خود گل البته کنایه از بی‌ریایی و یک‌رنگی هست، ضرب‌المثل «گل پشت و رو ندارد» ورد زبان همه‌ی ایرانیان است، اما این که رنگ گل چنین معنایی بدهد، نیازمند توضیح است. چرا که

ممکن است کسی یا چیزی «گلرنگ» باشد ولی ده‌ها پشت و رو هم داشته باشد.

ثانیاً، در صورت تعبیر «پیر گلرنگ» به شراب سرخ و کهنه، آن چنان‌که استاد زرین کوب بیان فرموده‌اند، این ترکیب «پیر گلرنگ» را باید بدون کسره خواند، چرا که شراب کهنه به کهنه شراب، مقلوب شده و در حالت مقلوب کسره حذف می‌گردد، مانند دختر پیر که در صورت مقلوب شدن می‌شود، پیر دختر.

ثالثاً، برخلاف نظر سودی، منظور از «پیر گلرنگ» شیخ محمود عطار شیرازی نمی‌تواند باشد و در این خصوص منطق دکتر منوچهر مرتضوی با جان و دل پذیرفتنی است.

رابعاً، «پیر گلرنگ» را تعبیری از «پیر میفروش» دانستن آن چنان‌که استاد مرتضوی اشاره کرده‌اند، قابل تامل است که مصداق واقعی آن را چه چیزی و چه کسی باید گرفت؟ اسطوره؟ میفروش معمولی؟ یا رمز و کنایه از چه کسی و چه چیزی و به چه دلیل؟

حقیقت این است که بنده پس از مدت‌ها شاگردی در مکتب حافظ، به این نتیجه رسیده‌ام که منظور از «پیر گلرنگ» به چند دلیل، دل حافظ می‌باشد.

۱- با توجه به این حدیث نبوی که: «استفت قلبک و ان افتاک المفتون» یعنی از قلب خود فتوای بگیر، گرچه فتوادهندگان به تو فتوی دهند.

پس پیمبر گفت استفتوا القلوب

گرچه مفتی تان برون گوید خطوب

دفتر ششم مثنوی مولوی

۲- با توجه به این گفته‌ی عین‌القضات همدانی که: دریغا این قدر نمی‌دانی که مصطفی (ع) چرا با معاذ جبل گفت: قس الامور برایک؟ هر چه بر تو مشکل گردد، فتوای آن با دل خود رجوع کن «بجوز و لایجوز» از مفتی دل خود قبول کن، دل را می‌گویم نه نفس اماره را. (تمهیدات، ص ۱۹۸)

۳- با استناد به دیوان خود حافظ که در چند جا از دل با صفات پیر واقعی یاد می‌کند، از جمله

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد

آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

«بیگانه» در این بیت تعبیری از «پیران رسمی» و «پیران خانقاهی» و «پیران عقل» نیز می‌تواند باشد.

یا:

جام جهان‌نماست ضمیر منیردوست

اظهار احتیاج خود آن‌جا چه حاجت است

آن شد که بار منت ملاح بردمی

گوهر چو دست داد به دریا حاجت است

«ضمیر» در بیت اول به معنی «دل» و ملاح در بیت دوم تعبیری از «پیران رسمی و خانقاهی» است.

یا:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

و آن‌که این کار ندانست در انکار بماند

جز دلم کلو ز ازل تا به ابد عاشق اوست

جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند

به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

۴- صفت «گلرنگ» برای پیر (دل) به جهت سرخ رنگ بودن این عضو داخلی بدن است و چنان‌که می‌دانیم این عضو موجب دوران و جریان خون در اعضای بدن می‌شود و همانند «پیر شراب‌فروش» اعضا را سیراب می‌سازد.

بنابر آن‌چه که گفته شد، «پیر گلرنگ»، «پیر میفروش» و «پیر مغان» همه تعابیر مختلفی از دل حافظ می‌باشند، دلی که چنان «جام می» حقایق را بر حافظ آشکار می‌سازد. حافظ به تعبیر دکتر زرین کوب «بر آینه‌ی جام قلب خود بیشتر اعتماد دارد تا آینه‌ی عقل که به عقیده‌ی وی زنگ و غبار مصلحت‌بینی و خویش‌ننگری آن را از دریافت تصویر واقعیت باز می‌دارد... برای وی آن‌چه واقعیت دارد، دنیای خارج نیست، وجود لانه‌یابی است که تمام قلب او را تسخیر کرده است و روز و شب و خواب و بیداری وی همه تحت نفوذ آن واقع است.»^{۱۳}

دل، پیر و راهنما و مرشدی است که در تمام زمان‌ها انسان را از گمراهی و درماندگی نجات می‌بخشد و همان است که دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نیز در یکی از اشعارش نام آن را «قطب‌نما»^{۱۴} می‌گذارد:

نه رهنما و نه رهنامه و نه ره پیداست
دو گام سوی شمال و دو گام سوی جنوب
مسافری که تویی در شعاع این ظلمت
نگاه می‌کنی و فرصت هیوب و هبابت
سزای هم‌چو تویی چیست غیر درماندن
به هر که بود و به هر جا که بود و هر چه که بود
رجوع کردی، الا دلت که قطب‌نماست

پی‌نوشت‌ها

۱- این غزل در تمام چاپ‌های معتبر دیوان حافظ به شماره‌های زیر موجود است:

قزوینی ۲۰۳، خانلری ۱۹۹، سایه ۱۹۷، نیسانی ۱۸۰، قدسی ۲۰۶.

۲- خرده اوستا، حسین وحیدی، بنیان فرهنگی سروشیان، چاپ، ۱۳۶۸، ص ۳۲ و ۳۳.

۳- سلمان فارسی، سیدعطاءالله مهاجرانی، انتشارات اطلاعات، چاپ ۱۳۸۲.

۴- دفتر دوم حافظ پژوهی، به کوشش کوروش کمالی سروستانی (معنا و آزادی در شعر حافظ، علی محمد حق‌شناس، ص ۱۴۴)

۵- فرهنگ واژه‌نمای حافظ، دکتر مهین دخت صدیقیان، ص ۲۵۲.

۶- ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۲۲ (پیر مغان کیست، دکتر حسین وحیدی، ص ۶۹)

۷- حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، ج اول، ص ۹۹ و ۹۸.

۸- شرح سودی، ترجمه‌ی عصمت ستارزاده، ج دوم، ص ۴۲.

۹- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، چاپ سوم، ص ۷۰ و ۲۶۹.

۱۰- آینه‌ی جام، عباس زریاب‌خویی، انتشارات علمی، ص ۱۱۴ و ۱۱۶.

۱۱- حافظ‌شناسی، سعید نیازکرمانی، ج هشتم، ص ۶۲.

۱۲- ر. ک. به: در مکتب حافظ، حافظ‌نامه، نقش بر آب و جام‌جم.

۱۳- نه شرقی، نه غربی، انسانی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، ص ۲۴۷.

۱۴- ر. ک. به در جست‌وجوی نیشابور، یک حدیث نبوی و کلام عین‌القضات همدانی نیز از ص ۴۸۸ آن کتاب نقل شده است.